

خلافت از منظر اهل سنت با تکیه بر آراء غزالی

محمود ابراهیمی و رکیانی *

مربی معارف اسلامی دانشگاه سمنان، سمنان

(تاریخ دریافت: ۹۰/۰۹/۱۱، تاریخ تصویب: ۹۰/۱۱/۳۰)

چکیده

در زمینه امامت و خلافت بعد از پیامبر اسلام، نظریات متفاوتی در بین مسلمانان مطرح شده است و هر کدام از فرقه‌های اسلامی به یکی از این دو مبنای امامت و خلافت گرایش پیدا کرده‌اند. سؤال اصلی نوشتار حاضر این است که مهمترین عوامل شکل‌گیری نظریه خلافت در اذهان اهل سنت به خصوص در آراء غزالی چیست؟ در پاسخ به این سؤال، این فرضیه را به آزمون گذاشتیم که توجه به واقعیات زندگی سیاسی صدر اسلام و مراجعه به سیره خلفا مهمترین عامل طرح این نظریه است. اهل سنت و به خصوص غزالی خلافت را به منزله پدیده‌ای که در صدر اسلام اتفاق افتاده، همواره مدنظر داشته‌اند و نظریات خویش را با آن و بخصوص عمل صحابه تطبیق می‌دهند و برای خلیفه یا امام همان وظایف و اختیاراتی را متذکر می‌شوند که خلفا از آن برخوردار بودند. نتیجه اینکه اهل سنت نظریات خویش را با امر واقع تطبیق داده و به یک معنی توجیه‌گرا هستند و نکته حایز اهمیت در نظریات ایشان تقدم عمل بر نظر می‌باشد و به اصطلاح از نظرات پسینی به جای پیشینی سود می‌برند.

کلید واژه‌ها: خلافت، امرواقع، امامت، غزالی، سلطان.

*. Email: mev_55@yahoo.com

مقدمه

بدون تردید هیچ موضوعی بیش از مسئله جانشینی پیامبر اسلام (ص) در بین مسلمانان بحث برانگیز نبوده است و این موضوع اعتقادات آنان و حیات سیاسی و اجتماعی ایشان را تحت الشعاع قرار داده است. در تمامی فرقه‌های موجود در اسلام بر نبوت پیامبر اسلام تأکید شده است و بر وجوب وجود امام صحّه می‌گذارند. اما از اساسی‌ترین مباحثی که اختلاف نظر در آن وجود دارد، بحث جانشینی پیامبر خدا است که موجب پیدایش دو مذهب سنی و شیعه شده است.

اهل سنت و شیعه هر دو بر ضرورت حکومت بعد از پیامبر اسلام (ص) تأکید دارند و هر کدام نظرات خاص خود را در این زمینه دنبال می‌کنند. اما قدر متیقن همه نظرات، اتکاء اهل تسنن به اجماع، سنت صحابه و اعتقاد به خلافت چهارگانه است که ابوبکر، عمر، عثمان و علی (ع) را به رسمیت می‌شناسد. شیعیان معتقد به امامت بلافصل حضرت علی (ع) هستند و با تکیه بر قرآن و روایات معتبر و متواتر از جمله حدیث غدیر به عنوان جانشینی نبی مکرم اسلام به آن مشروعیت می‌دهند. بنابراین آنچه که این جستار دنبال می‌کند این است که علل تکوین مبانی خلافت چیست؟ و چرا اندیشمندان اهل سنت به ویژه غزالی در صدد اثبات این نظریه هستند؟

بنابراین لازم است با روش توصیف-تحلیلی، این پژوهش را دنبال کنیم. قبل از طرح بحث خلافت از منظر غزالی، ابتدا به بحثی تاریخی در مورد پیدایش نظریات خلافت که ریشه آن در حادثه سقیفه بنی ساعده است، می‌پردازیم و پس از آن خلافت نزد اهل سنت به صورت عام و غزالی به صورت خاص را مورد بررسی قرار می‌دهیم. مباحث آتی نشان خواهد داد که چگونه اهل سنت و به ویژه غزالی در تبیین نظریه خلافت، عناصر واقع‌گرایانه‌ای را در نظر گرفته و بر اساس آن نظریه خلافت را توضیح می‌دهند.

سقیفه بنی ساعده

بی‌شک حادثه سقیفه بنی ساعده از نقاط عطف تاریخ صدر اسلام است که نتیجه آن در تحولات آن دوران تا به امروز پا برجا بوده و اثرات خود را بر جهان اسلام گذاشته و پیامد آن به وجود آمدن نحله‌های فکری متفاوتی است که یکپارچگی جهان اسلام را از میان برده است.

سقیفه صرفاً رویدادی تاریخی نیست، چرا که این واقعه بر سیر زندگی و سلوک و آیین مسلمانان و سیر تاریخی ایشان چنان تأثیر گذاشته که همه آنها را تحت الشعاع خود قرار داده است و مباحث آن هنوز جزء اختلافات مسلمانان به حساب می‌آید. دو گروه اهل سنت و شیعه همواره بر سر مبانی این واقعه نزاع‌های فراوانی داشته‌اند.

سقیفه جای سرپوشیده‌ای بوده است که آشنایان و اطرافیان سرشناس انصار (ساعده بن کعب بن الخزرج) گرد هم می‌آمدند و این محل مجلس شورای ایشان برای فصل قضایا بوده است که مشهور به سقیفه بنی ساعده شد و البته بزرگشان هم سعد بن عباده بود (مظفر، ۱۳۵۰: ۱۸۲).

این محل شاهد یکی از سرنوشت‌سازترین تصمیمات سیاسی تاریخ بود که پس از رحلت پیامبر اسلام (ص)، موجب شکل‌گیری مناقشاتی برای تعیین جانشین آن حضرت گردید. اگرچه سقیفه به انصار تعلق داشت، ولی این امر مانع حضور تعدادی از مهاجرین و گفتگو درباره آینده دولت اسلامی نبود. انصار و مهاجرین در این محل گردهم آمدند و غایب بزرگ آن بنی هاشم بود و به تبع آن، حضرت علی (ع) داماد و پسر عموی پیامبر اسلام در آنجا حاضر نبود.

انگیزه اجتماع سقیفه برای انصار این بود که به تلاش برخی از مهاجرین در امر قدرت و حکومت با نظر مثبت نمی‌نگریستند. کوتاهی در حرکت سپاه اسامه به دلایلی چند به هنگام بیماری منجر به رحلت پیامبر، سبب ایجاد سوءظن در میان انصار شده بود و از این رو، انصار برای تثبیت اوضاع به سود خویش، در سقیفه تجمع کردند (قادری، ۱۳۷۹: ۱۰).

آنان بر این تصور بودند که هم ایشان بودند که در روزگار فقدان یار و یاور، مسلمانان را پناه دادند و در روزگاری که مسلمان کم بود، مسلمان شدند و جان و مالشان را

در راه اسلام دادند. همچنین ایشان بودند که پیامبر خدا را که مورد اذیت قوم عرب مکه بود، نجات داده و او را پناه دادند. بنابراین شخصی بنام حباب بن منذر در سقیفه می‌گوید:

«اگر شما این امر (خلافت) را نگیرید، کسانی متولی این امر می‌شوند که ما، فرزندان و پدران و برادرانشان را کشته‌ایم (که مراد بنی‌امیه بود که به این امر هم رسیدند)» (مظفر، ۱۳۵۰: ۱۸۲).

مهاجرین هم دعاوی خاص خویش را داشتند که شامل نزدیکی به پیامبر خدا، تقدم در پذیرش اسلام، دست شستن از موطن و سرزمین خود (مکه) و در نهایت تعلق داشتن به قریش بود. هر دو گروه مهاجر و انصار می‌توانستند به جملات یا رفتارهای پیامبر که در حالات گوناگون درباره یا نسبت به جمع یا فردی از آنان فرموده بود، استناد کنند و به گمانی، آن اقوال یا رفتارها را مؤید منزلت برتر خود بدانند و تفسیر کنند.

جنازه رسول خدا (ص) همچنان روی زمین بود و خاندانش در را بسته بود که عمر می‌گوید: «من به ابوبکر گفتم: برخیز تا نزد برادران انصار برویم و ببینیم چه می‌کنند» (همان: ۱۸۴).

این دو در راه، ابوعبیده جراح را ملاقات کرده و با اُسَید بن حَضیر، بشیر بن سعد و سالم مولی ابن حذیفه از مهاجرین همراه بودند که در سقیفه حضور داشتند (قادری، ۱۳۷۹: ۱۰).

گرچه برخی از انصار قبل از ورود مهاجرین می‌گفتند: «لَا تُبَايِعِ الْاَعْلِيَاءَ». اما با این حال انصار نظرشان روی سعد بن عباده بود. چرا که وی بزرگ خاندان خزرج بود، وی در حالیکه بیمار بود، فضیلت انصار را در دین اسلام گوشزد کرده و یاری ایشان را نسبت به پیامبر خدا و یارانش یادآوری کرد و گفت:

«عرب با شمشیرهای شما مطیع و فرمانبردار شدند. خداوند هم او را نزد خود برد در حالی که او از شما خشنود بود محکم امر خلافت را بچسبید چون شما شایسته‌ترین مردم به آن هستید» (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ج ۳، ۱۲۰۳).

سپس ابوبکر و عمر و چهار نفر دیگر به جمع انصار اضافه شدند. و به محاجه با انصار برخاستند. ابوبکر با سخنرانی که انجام داد توانست نظر انصار را تغییر دهد. از جمله سخنان وی این بود که:

پیامبر از قوم ایشان است. و ایشان نخستین کسانی هستند که به وی ایمان آورده‌اند و دوستان و کسان پیامبر هستند. وی در مقابل دعوی حکومتی انصار به روایتی از پیامبر که براساس آن، امام باید قریشی باشد «الائمہ من قریش»، متوسل می‌شود و می‌گوید: خدا از شما بدین خرسند است که یاران دین و پیامبر او باشید و مردم خداگرا به سوی شما کوچند (مهاجران)، پس ما فرمانروایان باشیم و شما وزیران (همان).

این سخنرانی خوب وی کارساز شد و انصار در حالی که از دعوی قبلی خود گامی به عقب نهاده بودند، خواهان تشکیل حکومتی متشکل از دو امیر، یکی از مهاجرین و دیگری از انصار شدند (متا امیر و منکم امیر) که این هم با رد عمر مواجه شد. عمر گفت: « دو شمشیر در یک نیام ننگجد و عرب رضایت به خلافت شما نمی‌دهد که شما را فرمانروای خود سازد» (طبری، ۱۳۶۳: ج ۴، ۱۳۲۸).

پس از آن ابوبکر گفت: من یکی از این دو مرد یعنی عمر یا ابوعبیده جراح را برای امر خلافت انتخاب می‌کنم ولی هر دو امتناع کرده و متقابلاً نامزدی خلافت ابوبکر را خواستار شدند که در این میان عمر در شایستگی ابوبکر سعی بلیغ از خود نشان داد. از این رو خلافت بر ابوبکر راست شد. از جمله نکاتی که عمر در ارجح دانستن ابوبکر اقامه کرد، سابقه وی در اسلام، یار غار پیامبر (ص) بودن در سفر حضرت به مدینه و سرانجام پیش نمازی ابوبکر به هنگام بیماری پیامبر بود و پس از آن با ابوبکر بیعت کرد و انصار هم چنین کردند (همان).

در خصوص اینکه چرا انصار به خلافت ابوبکر رضایت دادند، دلایلی ذکر شده است: اولاً ابوبکر توانست در اثبات برتری و تقدم صحابه مهاجر نسبت به انصار تمسک به روایت پیامبر (ص) در مورد قریشی بودن امام کند. در حالیکه انصار فقط به دعاوی عمومی در منزلت خود و یاری رسانی به اسلام و مسلمین متکی بودند.

گرچه ابوبکر به قریشی بودن استناد کرد، اگر بنی‌هاشم در سقیفه می‌بود، این امر به یقین در مورد ابوبکر به اثبات نمی‌رسید. ثانیاً رضایت انصار از صحابه مهاجر را باید در راستای تشمت آراء در میان خود انصار دید. سعد بن عباده فرد شاخص انصار، در میان انصار مرجعیت تام و تمام نداشت. بشیر بن عباده، پسر عموی وی از جمله کسانی بود که در بیعت با ابوبکر شتاب ورزید. دلیل سومی که عنوان کرده‌اند، برتری صحابه مهاجر نسبت به انصاری است که در سقیفه بودند (قادری، ۱۳۷۵: ۱۲).

باید اذعان کرد که سقیفه در شکل‌گیری اندیشه‌های مسلمانان نقش اساسی ایفا کرده است و همین واقعه تاریخی بعدها مبنای اصلی نظریات علمای اهل سنت قرار گرفت. البته ثمرات سقیفه را می‌توان به لحاظ نظری در قریشی بودن خلیفه، بحث دو امام و پذیرش نحوه انتخاب ابوبکر به عنوان خلیفه اول که از آن به عنوان نظریه «اهل حل و عقد» یاد می‌کنند، نام برد. این نظریه را شاید بتوان بزرگترین دستاورد نظری ماجرای سقیفه دانست.

علاوه بر نظریه «اهل حل و عقد» به طور کلی سه نظریه دیگر خلافتی در میان اهل سنت رایج است. این سه نظریه به ترتیب حدوث (واقع شدن)، معروف به نظریات استخلاف، شورا و استیلاست.

آنچه که می‌توان در مورد این نظریات گفت این است که نظریات خلافت از گونه پسینی بوده‌اند، نه پیشینی. بدین معنی که عمل سیاسی مقدم بر نظریه بوده است و در واقع اهل سنت نظرات خود را با وقایع تاریخی تطبیق داده‌اند و آنچه که مبنای ایشان بوده عمل صحابه و امر واقع بوده است. به اختصار مبانی نظری ایشان را تشریح می‌کنیم.

نظریه استخلاف

پس از به قدرت رسیدن ابوبکر به عنوان خلیفه اول مسلمانان، نظریه اهل حل و عقد شکل گرفت. مبنای دوم نظریات اهل سنت نظریه استخلاف است و آن اینکه انتخاب خلیفه دوم یعنی عمر از سوی خلیفه اول (ابوبکر) است. بر اساس این نظریه، خلیفه در مقام مسئول جامعه اسلامی صلاحیت انتخاب فرد بعد از خود را برای هدایت و رهبری

جامعه دارد. حال با توجه به این نظر، سؤالی مطرح می‌شود و آن اینکه، چرا پیامبر خدا (ص) بر اساس باور اهل سنت چنین کاری را انجام ندادند؟ و البته از سوی آنان پاسخ محکمی بدان داده نشده است.

نظریه استخلاف با آنکه شرح و بسط یافت و فرزند و یا پدر را هم دربرگرفت، ولی به خلافت به منزله وراثت نگریسته نشده است، هرچند که خلفا با این نظریه در عمل چنین معامله‌ای را صورت دادند، خلاصه اینکه می‌بینیم این نظریه با توجیه امر واقع تطابق پیدا می‌کند (قادری، ۱۳۷۵: ۱۷۳).

نظریه شورا

این نظریه هم با توجیه امر واقع یعنی انتخاب شش نفر از صحابه صدر اسلام از سوی خلیفه دوم، عمر برای انتخاب خلیفه بعدی صورت گرفت. به نظر اهل سنت این نظریه هم مانند نظریه استخلاف است که خلیفه حق و صلاحیت انتخاب جانشین خود را دارد. نظریه شورا برای این است که هرگاه خلیفه به دلایل خاصی نمی‌توانست کسی را تلویحاً یا تصریحاً برای خلافت خود انتخاب کند، می‌تواند با تشکیل یک جمع، نحوه انتقال قدرت را سازماندهی کند.

اینکه تعداد اعضای شورا همانطوری که اتفاق افتاد، شش نفر باشد یا کمتر یا بیشتر و نیز برای مشروعیت شورکنندگان، نظریات مختلفی مطرح است که در این مقال نمی‌گنجد. این نظریه هم با امر واقع یعنی حدوث صدر اسلام تطبیق می‌کند (قادری، ۱۳۷۹: ۲۴).

نظریه استیلا

این نظریه هم مانند سه نظریه قبلی در توجیه واقعیات سیاسی ریشه دارد. اما پیدایش تاریخی آن به دوران امویان و به طور مشخص به دوره زمامداری معاویه بر می‌گردد.

سه نظریه اهل حل و عقد، استخلاف و شورا، توجیه‌کننده انعقاد خلافت برای خلفای اول تا سوم بود و انتخاب خلیفه چهارم تا حد بسیاری طبق نظریه «اهل حل و عقد» بود که با بیعت جمع زیادی از صحابه و مردم به علی (ع) رسید. اما در

زمان معاویه شاهد زایش نظریه استیلا هستیم. نظریه استیلا و یا تغلیبیه هم در نهایت سیر جریان خود را با استخلاف در پیوند می‌بیند. استیلا برای تأسیس مصادیق فردی و یا خاندانی قدرت است. در این نظریه دو مطلب حایز اهمیت به نظر می‌رسد: اول به کارگیری شمشیر و نیروی نظامی برای تصرف قدرت. دوم پذیرش و اطاعت مردم.

این نظریه از یک نظر، نظریه حداقل است، چرا که فقط توجیه کننده امر واقع و حوادث تاریخی مانند خلافت معاویه و فرزندش یزید و خلافت امویان و عباسیان و دور نگه داشتن رقیبانی غیر از مذاهب اهل سنت برای در دست گرفتن قدرت است (قادری، ۱۳۷۵: ۲۶).

البته باید این نکته را یادآور شد که در مورد خلافت و خلیفگی نظرات متفاوتی بین اندیشمندان اهل سنت وجود دارد و همچنین در زمینه شرایط سلبی و ایجابی خلیفه، وظایف و اختیارات و رابطه خلافت و سلطنت، مباحث زیادی مطرح است. اما بخاطر عدم تطویل مطالب، به طور خاص نظرات غزالی را بعنوان فردی شاخص و نظریه‌پرداز در میان اهل سنت، پی می‌گیریم. ابتدا به زندگینامه غزالی و بعد به مبانی خلافت از دیدگاه وی اشاره می‌کنیم.

نگاهی گذرا به زندگینامه غزالی

ابوحامد محمد بن محمد غزالی در سال ۴۵۰ ه. ق. / ۱۰۵۹ م. در شهر طوس از توابع خراسان از پدری فقیر که به شغل پشم‌ریسی (در زبان عرب به غزالی) اشتغال داشت، متولد شد (غالب، بی تا: ۱۶).

محمد غزالی در پانزده سالگی نزد احمد بن محمد رازکانی تعلیم اولیه خود را آغاز کرد. غزالی در ادامه تحصیل خود، به جرجان رفت و نزد امام ابونصر اسماعیلی تلمذ کرد و پس از آن مدتی در نیشابور، نزد ابوالمعالی جوینی، معروف به امام الحرمین که مدرس مشهور زمانه خود بود، به شاگردی درآمد.

غزالی در این سال‌ها در علوم و فنون متداول عصر خویش چون فقه و اصول، ادبیات، جدل، حدیث، کلام و فلسفه بلند آوازه گشت و به خصوص نزد امام الحرمین در فقه و

مناظرات علمی وی، حظی وافر برد. می‌توان گفت در خیل عظیم شاگردان وی غزالی سرآمد همه آنان بود (زرین کوب، ۱۳۵۶: ۲۳).

پس از مرگ امام الحرمین، غزالی به خدمت خواجه نظام الملک حاضر شد. خواجه که در استحکام قدرت سلاجقه و پادشاهی چون آلب ارسلان و ملکشاه کوشا بود در جذب علما به ویژه فقهای شافعی مذهب، نمی‌توانست از غزالی اجتناب کند. غزالی از سال ۴۷۸ تا ۴۸۴ ه. ق. که به مدرسی نظامیه بغداد منصوب شده بود، در خدمت خواجه نظام الملک بود.

غزالی در ۳۴ سالگی از سوی خواجه نظام الملک به تدریس در نظامیه و مدرسی این دارالعلم اسلامی مشغول شد و تا سال ۴۸۸ ه. ق. تدریس وی ادامه داشت و *فضائح الباطنیه* را در این دوره نوشت (غزالی، ۱۳۶۰: ۴۷). سرانجام وی بعد از مدتی گوشه نشینی در سال ۵۰۵ ه. ق. درحالیکه آخرین ایام عمر خود را صرف خانقاهی کرد که برای صوفیان در طوس ایجاد کرده بود، دار فانی را وداع گفت (همان: ۴۵).

جایگاه علمی و تألیفات غزالی

بی‌شک غزالی یکی از مهمترین متفکران اهل سنت در جهان اسلام و در قرن پنجم هجری قمری است. غزالی در طول عمر نسبتاً کوتاه خود (۵۰۵-۴۵۰ ه. ق.) به مدارج رفیع و قله شامخ علوم عصر خود دست یافت و از سوی خواجه نظام الملک وزیرحکومت سلاجقه به سمت مدرسی نظامیه بغداد منصوب شد. غزالی نه تنها در میان اهل سنت از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است و به جرأت می‌توان گفت تنها عالم سنتی مذهبی است که این همه در میان ایرانیان شیعی مذهب مقبولیت دارد. بسیاری از ایرانیان کتاب *کیمیای سعادت غزالی* را به فراخور احوال مورد استفاده قرار می‌دهند. آثار به جا مانده از غزالی متعدد است. برخی محققین تعداد کتاب‌های غزالی را ۵۴ عنوان ذکر می‌کنند که در علوم مختلف به رشته تحریر در آمده است (غالب، بی‌تا: ۳۹).

«المنقذ من الضلال»، «المستظهری یا فضائح الباطنیه»، «الاقتصاد فی الاعتقاد»، «مقاصد الفلاسفه»، «تهافت الفلاسفه»، «مکاتیب فارسی»، «صیحه الملوک»

و از همه مهم‌تر «حیاء علوم‌الدین» از عناوین آثار او است که غزالی خلاصه اثر اخیر را به فارسی و به همراه تغییراتی باعنوان «کیمیای سعادت» عرضه کرده است (همان: ۴۰).

خلافت از نظر غزالی

غزالی مفصل‌ترین بحث پیرامون خلافت را در کتاب *فضائح الباطنیه* (که به مسأله امامت با توجه به آرای باطنیه یعنی شیعیان اسماعیلی پرداخته) انجام داده است. وی این کتاب را به عهد مستظهر، خلیفه عباسی نگاشته است. غزالی در ابتدا به کار تشریح و رد عقاید باطنیه پرداخته و پس از آن مسأله خلافت را به گونه‌ای که خود به آن باور داشته است، مطرح می‌کند که البته برگرفته از عقاید عامه یا اهل سنت است. غزالی مانند دیگر متفکران مسلمان بر وجوب امامت (خلیفه) تأکید دارد. این وجوب برگرفته از تکالیف و تعالیم شرعی است. وجوب امامت و اعتقاد به آن از لوازم مسلمانی است. غزالی در بحث از وجوب اعتقاد به تصدیق پیامبر در ربع اول *حیاء علوم‌الدین* چند اصل را به امامت پس از پیامبر اختصاص می‌دهد. اصل هفتم از آن اصول به این وجوب اشاره دارد: «آنکه امام به حق پس از پیامبر علیه الصلوه و السلام است، ابوبکر، پس عمر، پس عثمان، پس علی - رضوان الله عنهم» (غزالی، ۱۳۶۴، ج ۱ و ۲: ۲۲۸) می‌باشند.

پذیرش این امامت همچون قبول اختیار مربوط به معاد و حشر و نشر اهمیت دارد و نمی‌توان از این «وجوب» چشم پوشید که در آن صورت عقاید دین ناقص مانده است. به نظر غزالی برای این «وجوب» می‌توان دلایلی را ذکر کرد. مهمترین آنان بدین شرح است:

۱- آیات و احادیثی که در آنها واژه امام، سلطان، امارت و نظایر آنها آمده که حاکی از کاربرد «امامت» است (غزالی، ۱۳۶۱: ۱۵). در این آیات و احادیث بعضاً بر اجتناب ناپذیری از وجود امام و یا سلطان تأکید شده است.

۲- به اجماع مسلمانان، وجود امام لازم بوده و در جاهایی نیز که اختلاف می‌باشد چگونگی و تعیین امام مورد مناقشه است و گرنه اصل امامت خدشه پذیر نیست

(غزالی، بی تا: ۱۱۳). در این مورد فرقی میان مذاهب اهل سنت و شیعیان وجود ندارد.

۳- سیره صحابه که اسوه‌های رفتاری و اعتقادی مسلمانان هستند که حاکی از وجوب امامت است. انتخاب ابوبکر به جانشینی پیامبر، آن هم لحظاتی پس از رحلت پیامبر، حاکی از اهمیّت رفتار مسلمانان بخصوص صحابه آن دوران می‌باشد (همان: ۱۱۴).

این سه دلیل ذکر شده بر اساس منابع اهل سنت یعنی قرآن، سنت و اجماع (عمل صحابه) صورت پذیرفته است.

۴- دلیل چهارم که غزالی بر وجوب امامت تأکید می‌کند، خود شامل سه بند است که هر یک الزاماً بند بعدی را به دنبال دارد و همگی با هم یک اصل را تشکیل می‌دهند. بند نخست اینکه هدف شارع از نزول شرع، انجام آن است. تکالیف شرع و ادامه آن به شکل اوامر و نواهی و به طور کلی نظام اعتقادی و رفتاری از این جهت بر انسان‌ها نازل شده که آدمیان به آنها اعتقاد پیدا کنند و به همان گونه رفتار نمایند. این بند وجوب نظام شرعی را به ما گوشزد می‌کند. بند دوم این که نظام شرعی هنگامی امکان پیاده شدن دارد که در جامعه انتظام لازم به وجود آمده باشد، بدون این نظم مفروض آن مقررات و نظام شرعی امکان تحقق نمی‌یابد. این بند با بند سوم که وجوب امامت بود، پیوند برقرار می‌کند (همان). توضیح اینکه انتظام جامعه منوط به وجود امام مطاع است.

۵- آخرین دلیل مهمی که غزالی در خصوص وجوب امامت مطرح می‌کند، بر پایه عقل و شناخت از انسان و جامعه تکیه دارد. غزالی با نظر بر طبیعت انسان و معنویت نهادینه شده در او، امکان فساد و خونریزی را در جامعه محتمل می‌داند و وجود امام را برای جلوگیری از فتنه و ایجاد نظم و برقراری عدالت جایز می‌شمارد (همان: ۱۱۵). وجود امام برای حفظ نظم و جلوگیری از فتنه بسیار حیاتی است. حتی در مسأله‌ای مانند امر به معروف و نهی از منکر که اصلاح جامعه وابسته به آن است، اذن امام بر عمل‌کنندگان آن واجب است.

غزالی در *فضائح الباطنیه، المستظهر، خلیفه عباسی* را «امام بالحق و واجب الطاعه» می‌داند (غزالی، ۱۲۸۳: ۱۷۰). او دلیل این مدعا را چنین ذکر می‌کند که در هر عصر باید امامی وجود داشته باشد و در این زمان هم مدعی امامت شخص

مستظهر است. این اثبات در صورتی کامل می‌شود که دیگر ادعاها نقض شده باشد. به همین دلیل غزالی کتاب *فضائح الباطنیه* را در ردّ دیگر مدعیان خلافت، به رشته تحریر در می‌آورد. در مجموع باید دید چگونه می‌توان به اثبات چنین امامتی رسید.

دو نظریه در باب چگونگی انتخاب امام وجود دارد: یکی نظریه «نص» و دیگری نظریه اختیار. مجموعه روش غزالی در انتخاب امام شامل دو کار سلبی و ایجابی است. به همین دلیل در *فضائح الباطنیه* به ردّ اعتقاد شیعیان به نص می‌پردازد و دلایل ایشان از جمله حدیث ثقلین و دیگر احادیث مورد استناد آنان را مورد نقد قرار می‌دهد (همان).

وی با جواب نقضی و سلبی که به عقاید شیعیان وارد می‌کند، در نهایت به جواب حلی و ایجابی اهل سنت یعنی اختیار رهنمون می‌شود. بحث اختیار یعنی انتخاب خلیفه از سوی تعدادی از صحابه که مورد ادعای غزالی و دیگر اهل سنت است، با وقایع تاریخی قابل انطباق است. وی در تعداد انتخاب کنندگان چنین می‌گوید: «یک یا چند نفر از صاحبان شوکت بر انتخاب یک فرد اتفاق کنند تا امر خلافت صورت وقوع به خود گیرد، حال دیگر تعداد مطرح نیست، بلکه شوکت اهمیت دارد». غزالی در خصوص بیعت یک نفر، بعنوان نمونه به بیعت عمر با ابوبکر در جریان سقیفه اشاره می‌کند (غزالی، بی تا: ۱۱۵).

شرایط خلافت

غزالی در کتاب *فضائح الباطنیه* در مجموع ده شرط برای امامت قایل است. این شرطها مقبول اهل سنت است و اگر اختلافی هم باشد جزئی است. غزالی این شرایط را به دو قسم تقسیم می‌کند: ۱- شرایط اکتسابی، ۲- شرایط غیراکتسابی (غزالی، ۱۲۸۳: ۱۸۲).

شرایط غیراکتسابی بر شش قسم است:

۱- بلوغ، ۲- عقل، ۳- حرّ بودن، ۴- قریشی بودن (ناظر به روایت پیامبر که الائمه من قریش)، ۵- ذکوریت، ۶- سلامت در شنوایی و بینایی. شرایط اکتسابی هم شوکت، کفایت، ورع و علم است.

غزالی بر ویژگی شوکت تأکید بسیار می‌کند و منظور از آن مطاع بودن است. امامی که مطاع نباشد به طبع قادر به انجام وظایف خود نیست (همان: ۱۹۱).

کفایت هم روی مدیریت و هدایت جامعه مؤثر است که خلیفه باید آن را دارا باشد و دیگر اینکه اگر خلیفه فاقد صفت ورع باشد، احتمال پیاده کردن آن در جامعه به طور چشمگیری کاهش می‌باشد.

شرط چهارم از امور اکتسابی وجود علم در امام است. البته لزومی بر اینکه خود امام مجتهد باشد، نیست. همین مقدار که احاطه کلی بر علوم دینی داشته باشد، کفایت می‌کند.

حتی فقدان شرط اجتهاد در امام سبب مشورت با مجتهدان و عالمان می‌شود که خود برای جامعه مفید فایده است (همان).

غزالی در احیاء علوم الدین، با توجه به اقامت در بغداد و سرخوردگی ناشی از اوضاع خلافت، این احتمال را می‌دهد که شرایط عینی به گونه‌ای رقم خورده باشد که دو شرط علم و یا ورع در امام متعذر باشد، در چنین صورتی باز لازم است که بر انعقاد امامت وی حکم کنیم. چرا که در غیر این صورت باید در جستجوی کسی باشیم که واجد این صفات و فاقد صفات دیگر باشد که امکان ایجاد فتنه و آشوب از میان برود. حال آنکه لازم است به جهت مصلحت عامه نسبت به اعتدال در شرط ورع و علم، اغماض به عمل آید (غزالی، ۱۳۶۴: ۲۵۹).

احتمال دیگر در صورت وقوع چنین کاستی‌ای در شرایط امام این است که حکم کنیم شهرها از امام خالی و حکم‌ها باطل باشد، و این محال است (همان: ۲۶۰).

خلاصه نظر غزالی این است که در خصوص شرایط امامت باید به حداقل که همان شوکت است، اکتفا کرد که البته زمینه بیان وی مشروع جلوه دادن سلطنت سلاطین به جهت حفظ مصلحت عامه است.

در اینجا هم غزالی نظریه خود را با وقایعی تاریخی تطبیق می‌دهد و نظریه خود را به حالت پسینی در می‌آورد. وی در ابتدا شرایط اکتسابی را چهار شرط عنوان می‌کند، اما با توجه به شرایط عینی زمانه خویش به ویژگی شوکت اکتفا می‌کند و حتی در تطابق با واقع از ارکان علم و ورع امام هم می‌گذرد.

وظایف و اختیارات امام

نظر غزالی در مورد وظایف و اختیارات امام در چارچوب تفکرات اهل سنت است و آنجا که وی منکر امام به گونه باطنی و شیعی است، صفاتی چون عصمت یا اعلم بودن را هم منکر می‌شود. به نظر وی خلیفه یا امام و یا حتی سلطان، مشکلات علمی و مسأله صدور احکام را با کمک فقها رفع می‌کند (غزالی، ۱۲۸۳: ۴۲).

وظایف دینی

غزالی در کتاب «صیحه الملوک» به مهمترین اصول اعتقادی سلطان و قواعد رفتاری وی اشاره می‌کند. البته مطالب این کتاب انعکاس یافته عقاید وی در فضائح الباطنیه است. وظایف دینی برای امام یا سلطان به دو قسم تقسیم می‌شود: الف) وظایف علمی، ب) وظایف عملی.

الف - وظایف علمی

۱- وظایف علمی متشکل از چهار اصل است:
 اصل اول: اینکه انسان بداند مخلوق است و این دنیا محل قرار و بقا نیست و توشه تقوا را برای آخرت خود به همراه داشته باشد.
 اصل دوم: توجه به همین زاد و توشه یعنی تقواست، که بر اساس حدیثی از پیامبر اصل سوم: امام بعنوان خلیفه خداوند موظف به اصلاح خلق است.
 اصل چهارم: اینکه انسان بداند ترکیبی از صفات ملکی و بهیمی در او هست و او متردد صفات دوگانه است. و انسان باید با صرف همت، خود را به صفات ملکی آراسته کند (همان: ۱۹۵).

ب - وظایف عملی

وظایف عملی بسیار هستند. بخشی از این وظایف به رابطه میان انسان و خدایش مربوط است، مانند نماز و روزه و دیگر فرایض، و بخش دیگر آن میان امام و یا سلطان با

خلق است. عدل حاصل رابطه سلطان و خلق به شکل پسندیده است که غزالی این وظایف را در برقراری عدل و انصاف در ده اصل قرار می‌دهد (غزالی، ۱۳۶۱: ۱۴) که ما آنها را به اختصار برمی‌شمریم.

۱- امام یا سلطان باید قدر ولایت را بداند و خدمت یا خیانت وی ثواب یا عقاب، به همراه خواهد داشت.

۲- سلطان یا امام باید تشنه دیدار علمای دین و شنیدن نصیحت ایشان باشد.

۳- سلطان یا امام باید از تکبر بپرهیزد.

۴- در وقایع و حوادث، خود را جای رعیت بگذارد و آنچه را برای خود پسندید، اعمال کند.

۵- او علاوه بر اینکه نباید ظلم کند، باید از ظلم اطرافیان هم جلوگیری بعمل آورد.

۶- نسبت به احتیاجات رعیت حساسیت داشته باشد.

۷- در امور قناعت مشخص داشته باشد.

۸- وی باید در امور وفق و مدارا داشته و از خشونت پرهیز کند.

۹- خشنودی همگان را در چارچوب شرع طالب باشد.

۱۰- همچنین نباید سلطان یا امام جویای رضایت هیچکسی برخلاف شرع بوده باشد (همان: ۵۱-۱۹).

آنچه که درباره مجموع نظریات غزالی می‌توان اظهار کرد این که آرا وی در دو بخش تنظیم می‌شود:

بخش اول که خلافت و امامت و مباحثی چون ضرورت انعقاد نهاد خلافت، شروط خلیفه، چگونگی انعقاد خلافت و... را شامل می‌شود.

بخش دوم که مربوط به سلاطین و ملوک است. این بخش مبین واقعیت‌های سیاسی حاکم در زمان غزالی است که قدرت خلفای بغداد رو به ضعف و انحطاط بوده و در مقابل قدرت سلاطین سلجوقی تثبیت شده و رو به افزایش بوده است.

حکومت مطلوب غزالی در پرتو استقرار نهاد خلافت تحقق می‌یافت. اما واقعیت آن بود که قدرت واقعی در اختیار سلاطین بود. از این رو غزالی می‌کوشید میان دیدگاه خویش درباره خلافت با واقعیت موجود در زمان خویش همزیستی و سازش مستمر ایجاد کند. بر همین اساس مشروعیت قدرت ملوک و سلاطین زمان خویش را

ناشی از نهاد خلافت و تأیید دستگاه خلافت بغداد دانست و تلاش می‌کرد سلاطین را بعنوان بازوان اجرایی خلیفه به اطاعت هر چه بیشتر از دستگاه خلافت ترغیب نماید (طباطبائی، ۱۳۸۰: ۳۳).

نتیجه

نتیجه‌ای که می‌توان به طور عام از مباحث اهل سنت با تکیه بر آراء غزالی گرفت، اینکه اهل سنت نظریاتش در باب خلافت از پراکندگی برخوردار بوده و همچنانکه تشریح شد، نظریات ایشان از مقوله پسینی است. چرا که نظریات مطرح در باب خلافت به زمان‌های متأخر یعنی دوران عباسیان مربوط می‌شود. علاقه به هماهنگ کردن نظر و عمل در طول اعتقادات ایشان موج می‌زند و غزالی از سرآمدان این طریقه فکری است که در زمینه خلافت سخن گفته است. از نظر اهل سنت بعد از خلفا، اعتبار حکام دیگر نه به جانشینی پیامبر، بلکه عمدتاً به زور محض تکیه داشته، چنانکه در تاریخ نیز مشهود است. زور محض به هر جهت نیاز به مشروعیت عقیدتی داشته و حکام با سیاست در اختیار گرفتن دانشمندان، درصدد مشروع جلوه دادن حکومت خویش بوده‌اند و عمل سیاسی، استخدام کننده نظریات آنان بوده است. این درست همان چیزی است که در اندیشه اهل سنت اتفاق افتاد و آن یعنی تطبیق نظر با عمل و مشروع جلوه دادن حاکم فعلی، حتی اگر حکومت را با زور بدست آورده باشد.

مباحث اهل سنت نشان می‌دهد که کلیه مبانی خلافت و حتی سلطنت بخصوص در نظرات غزالی، همه دایر مدار توجیه امر واقع است. به یک معنی اهل سنت و علمای ایشان توجیه‌گرا هستند و کلیه مباحث آنها، نظیر اثبات خلافت (امامت) شرایط، وظایف و اختیارات خلیفه ناظر بر وقایع تاریخی است.

همانطوری که گذشت، غزالی سلطنت سلطان را هم توجیه می‌کند و همین که صاحب شوکت باشد، برای وی کفایت می‌کند و حتی اگر صفاتی مانند علم و یا ورع را هم نداشت، حکومت سلطان مشروع خواهد بود. در زمینه خلافت بعد از پیامبر خدا هم این چنین است که وی خلفای چهارگانه را طبق نظر مشهور اهل سنت، یعنی اجماع اهل حل و عقد، استخلاف و شورا می‌پذیرد و حتی استیلا را هم بعنوان مبنای نظری

خلافتی خویش برمی‌گزینند. با این تفصیل وی امر واقع را یعنی خلافت خلفای چهارگانه، حکومت بنی امیه و بنی عباس را مشروع جلوه می‌دهد و حتی در مورد کسی که صاحب شوکت باشد و به هر شیوه‌ای بر مسند قدرت خلافت تکیه زند، وی را امام و خلیفه مسلمانان می‌داند.

پس می‌توان گفت خلافت از منظر اهل سنت با تکیه بر آراء غزالی، نظریات تاریخ‌گرا و توجیه‌گرا هستند و عمل بر نظر ایشان تقدم داشته است و این وجه شاخص نظریات پسینی است که همواره در صدد توجیه اعمال بوده‌اند و ما وقع را مشروع جلوه می‌دهند.

منابع و مأخذ

- ابن اثیر، عزالدین. (۱۳۷۱). *تاریخ کامل*. ج ۳. ترجمه محمدحسین روحانی، تهران: اساطیر.
- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۵۶). *فرار از مدرسه*. تهران: امیرکبیر.
- طباطبائی، محمدرضا. (۱۳۸۰). «پیوند اخلاق و سیاست در اندیشه غزالی». *فصلنامه علوم سیاسی*، ۳۳، شماره ۱۴. قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
- طبری، محمد بن جریر. (۱۳۶۳). *تاریخ طبری*. ج ۴. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: اساطیر.
- غالب، مصطفی. (بی تا). *الغزالی*. قاهره: مکتبه الهلال.
- غزالی، ابوحامد محمد. (۱۳۶۴). *احیاء علوم الدین*. ترجمه مؤیدالدین محمدخوارزمی. ج ۱ و ۲. چاپ دوم. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- _____ (بی تا). *الاقتصاد فی الاعتقاد*. قاهره: شرکه مکتبه مصطفی البابی الحلبي و اولاده.
- _____ (۱۳۶۰). *المنقذ من الضلال*. ترجمه صادق آینه‌وند. تهران: امیرکبیر.
- _____ (۱۲۸۳). *فضائح الباطنیه*. قاهره: الدار الغرمیه.
- _____ (۱۳۶۱). *نصیحه الملوک*. ترجمه جلال الدین همایی. تهران: نشر بابک.
- قادری، حاتم. (۱۳۷۵). *تحول مبانی مشروعیت خلافت*. تهران: بنیان.
- _____ (۱۳۷۹). *اندیشه سیاسی در اسلام و ایران*. تهران: سمت.

مظفر، محمدرضا. (۱۳۵۰). *اسرار سقیفه*. ترجمه محمدجواد حجتی کرمانی. قم: نشر شفق.